چهره خبر

سردار سرلشکر محمدباقری
رئیس ستاد کل نیروهای مسلح

سازمان تحقیقات و جهاد خودکفایی نیروی دریایی سپاه با جهاد علمی - پژوهشی و توسعه علمی تجهیزات، این نیرو را در زمره برترین‌های نیروهای مسلح قرار داده است. به گونه‌ای که شاهد آن هستیم نیروی دریایی امروز ما با تحقیقات پیشرفته در عرصه‌های مختلف و متنوع توانسته به موشک‌های نقطه‌زن کروز دریایی و پهپادهای کارآمد دریاپایه دست یابد. می‌توان اذعان داشت در ۴ سال اخیر نیروی دریایی توسعه چشمگیری در توان‌افزایی شناوری، موشکی و پهپادی داشته است. این ارگان نظامی توانسته به خوبی دفاع مستحکمی در منطقه راهبردی خلیج‌فارس برقرار کند. دفاع پرس

مریم مجتهدزاده
رئیس سازمان نشر آثار و ارزش‌های مشارکت زنان در دفاع مقدس

در استان‌ها باید با اقشار مختلف زنان ارتباط و تعامل داشته باشیم و آنها را وارد میدان کنیم، حوزه‌ای که ما الان وارد شدیم حوزه‌ای است که تفکر انقلابی حرف اول را می‌زند. اگر ما بخواهیم مثل کارمندهای دیگر دنبال یک‌سری امتیازات باشیم مطمئن باشید که جایگاه خودمان را از دست می‌دهیم. ما باید در سازمان نشر آثار و ارزش‌های مشارکت زنان در دفاع مقدس یک تغییر رویه ایجاد کنیم. ایسنا

خبر

ثبت خاطرات شفاهی والدین شهدا

بنیاد شهید و امور ایثارگران استان کرمانشاه به‌منظور ترویج فرهنگ ایثار، اقدام به جمع‌آوری خاطرات شفاهی والدین شهدا کرده است. خسرو شهیدی، مدیرکل بنیاد شهید و امور ایثارگران این استان درباره این خبر گفت: «مأموریت، رسالت و وظیفه اصلی بنیاد به‌عنوان متولی امور خانواده‌های معظم شاهد و ایثارگر، توسعه و ترویج فرهنگ ایثار و شهادت در متن جامعه اسلامی است. به همین منظور همه توان خود را برای تحقق این امر به کار گرفته‌ایم. با تلاش کارشناسان فرهنگی بنیاد شهید تاکنون بیش از یک‌هزار و ۴۰۰ مورد از خاطرات شفاهی والدین شهدا به ثبت رسیده است.» شهیدی در ادامه با اشاره به اینکه سیاست بنیاد شهید بر مردمی‌سازی هر چه بیشتر فرهنگ ایثار و شهادت در جامعه است، افزود: «با تعامل بسیار خوبی که با دانشگاه‌ها، مؤسسات آموزشی و سازمان آموزش و پرورش داریم بسیاری از برنامه‌های فرهنگی بنیاد از جمله یادواره‌های از طریق جوانان و نوجوانان و دانش‌آموزان مدارس پیگیری شده و بنیاد شهید هم به‌عنوان یک ناظر و همراه در کنار این عزیزان قرار دارد.» از دیگر اقدامات فرهنگی صورت گرفته توسط این نهاد، می‌توان به ساخت فیلم درباره خلبان شهید یحیی شمشادیان و شهید مدافع حرم فریدون احمدی اشاره کرد.

خسروی اظهار داشت: «برای نهادینه کردن فرهنگ دفاع‌مقدس اقدام به برگزاری نمایش‌های خیابانی و انتشار کتاب درباره زندگی شهدا کرده‌ایم.»

معرفی کتاب

سرسخت‌تر از شیاکوه

کتاب «سرسخت‌تر از شیاکوه» داستان زندگی شهید ستوان یکم وظیفه عبدالحمید انشایی را روایت می‌کند. ثریا منصور بیگی، نویسنده آن خاطرات و روایات شنیده را با نثری شیوا نوشته و همین خواننده را ترغیب به‌دنبال کردن ماجرا می‌کند. شهید انشایی ۱۴ تیرماه سال ۱۳۳۶ در فسا به دنیا آمد. بعد از فارغ‌التحصیلی از دانشگاه و اخذ مدرک کارشناسی اقتصاد به خدمت سربازی رفت. این اتفاق همزمان با دوران جنگ شده بود. او پس از گذراندن دوره آموزشی درجه ستوان دومی گرفت و به گردان ۱۹۱ پیاده منتقل شد. بعد هم داوطلبانه به‌سوی مناطق جنگی رفت. انشایی از جمله شهیدانی است که دلاورهای زیادی در منطقه غرب و شیاکوه انجام داد. او سرانجام در ۱۵ دی‌ماه سال ۱۳۶۰ در ارتفاعات شیاکوه به شهادت رسید. مزار این شهید در امامزاده اسماعیل(ع) شهرستان فساست. در بخشی از کتاب می‌خوانیم: «از آنجا که انشایی روی شیاکوه بود، دلمان نمی‌آمد اینجا را بکوبیم. تا اینکه عبدالحمید تأکید کرد که آنجا را بکوبیم، چون دشمن به آنجا رسیده بود، جز عبدالحمید انشایی کسی از نیروها روی شیاکوه نمانده بود. همزمان با تأکید دوباره او بر کوبیدن شیاکوه صدای انفجاری شیاکوه را لرزاند و انعکاس آخرین جمله‌های انشایی طوری توی گوش‌هایم پیچید که تا ابد آن صدا در گوش‌هایم خواهد ماند! به مادرم و امام (ره) بگویید شیاکوه لرزید، اما انشایی نلرزید.»

این کتاب در ۴ فصل تهیه و در انتشارات سوره سبز منتشر شده است.

عکس: مرضیه خواجوی راد

بانوی رکورددار اهدای خون

«ماندانا حجاریان» به توصیه پدرش تاکنون ۱۹۲ بار خون خود را اهدا کرده است

گزارش
آزاده سلطانی
روزنامه‌نگار

نامش «ماندانا حجاریان» است؛ بانوی ۶۲ساله ساکن کرمان که دوم تیرماه سال جاری برای صدونودودومین بار خون خودش را اهدا کرد تا نامش کماکان در صدر فهرست بانوان رکورددار اهدای خون در ایران و حتی جهان قرار بگیرد. او که از ۱۵سالگی به تشویق پدرش، خون خودش را برای نجات جان بیماران نیازمند به خون و فراورده‌های خونی اهدا کرده، می‌گوید هر بار که خون اهدا می‌کند، ثواب آن را به روح پدر مرحومش و همه پدر و مادرهایی که درس انسان بودن را به بچه‌هایشان یاد داده‌اند، هدیه می‌کند. فعالیت‌های این بانو به همین جا ختم نمی‌شود. او در فعالیت‌های خیرخواهانه همچون ساخت مدرسه و حمایت از کودکان پرورشگاهی مشارکت داشته و همچنین آتش‌نشان افتخاری است. حجاریان بیش از ۸۰۰ خانم را برای گذراندن دوره آتش‌نشانی معرفی کرده، عضو جمعیت هلال احمر و سفیر اهدای خون است. او به‌خاطر همه این فعالیت‌هایش، صاحب مدال طلای فعال اجتماعی و انسانی شده است. این روزها که پویش «خون‌بهای عشق» با هدف ترویج نذر خون در روزهای عزای سیدالشهدا(ع) در دستور کار سازمان انتقال خون قرار گرفته، فرصتی دست داد تا با این بانوی رکورددار اهدای خون از هر دری صحبت کنیم که حاصل آن را در ادامه خواهید خواند.

شروع اهدای خون از ۱۵سالگی

نوجوان بود و هنوز ۱۵ سالش نشده بود که یک روز خانم سرایدار مدرسه به تزریق خون نیاز پیدا کرد. آن زمان هنوز سازمان انتقال خون وجود نداشت! پدر ماندانا از او که گروه خونی‌اش به خانم سرایدار می‌خورد خواست تا خونش را اهدا کند. خودش تعریف می‌کند: «من به‌شدت از سوزن می‌ترسیدم. هنوز هم با ۶۲سال سن می‌ترسم! اما آن روز به اصرار پدرم خون دادم و نمی‌دانم خداوند چه عشقی در وجود من قرار داد که از آن به بعد برای اهدای خون لحظه‌شماری می‌کنم.»

از آن به بعد بود که ماندانا حجاریان اهداکننده مستمر خون شد. حالا او به تازگی برای بار صدونودودوم خون خودش را اهدا کرده تا به فرشته نجات بسیاری از بیماران نیازمند به خون و فراورده‌های خونی تبدیل شود اما این آمار و ارقام تنها چیزی است که برای مادر خون ایران اهمیتی ندارد. خودش می‌گوید: «اصلا برای من تعداد دفعات اهدای خونم مهم نیست. این نجات جان آدم‌هاست که برایم اهمیت دارد. به همین دلیل است که خودم را موظف کرده‌ام تا هر ۳ماه یک‌بار خون خودم را اهدا کنم. خیلی‌ها می‌گویند چرا تلاش نمی‌کنی تا اسمت را در گینس ثبت می‌کنی؟ در جواب می‌گویم برایم کوچک‌ترین اهمیتی ندارد. به‌نظرم به فکر بیماران نیازمند به خون بودن، وظیفه همه کسانی است که بدن سالمی دارند. من هم از این موضوع مستثنی نیستم. همیشه می‌گویم خدایا شکرت که سالم هستم و این اجازه و توان را به من داده‌ای تا بتوانم خون خودم را اهدا کنم. درواقع خدا این لطف را در حق من کرده که با وجود ترسم از سوزن، هر ۳ماه یک‌بار با جان و دل خونم را اهدا کنم و از اینکه شاید تنها کاری که دستگیر آخرتم شود، همین اهدای خون باشد، همیشه شکرگزارش هستم.» این بانوی رکورددار اهدای خون می‌گوید از جوانی با عشق، خون خودش را اهدا کرده و تا وقتی که زنده است هم این کار خداپسندانه را دنبال خواهد کرد. او می‌گوید: «خدا شاهد است که من هیچ‌وقت هیچ چشمداشتی نداشته و ندارم. اما این لوح تقدیری که به من می‌دهند را دوست دارم. چون امیدوارم نسل بعدی من با دیدن این لوح، سعی کند راهم را ادامه بدهد و بتوانم الگوی سالمی برای خانواده‌ام باشم.» حجاریان که صاحب مدال طلای فعالیت‌های اجتماعی و انسانی است، ادامه می‌دهد: «همین که از دعای خیر دریافت‌کنندگان خون، فرزندانم سلامت و موفق هستند، برایم کافی است.»

خونم را به روح پدرم هدیه می‌دهم

«من این خون را به روح پدرم و به روح تمام پدر و مادرهایی که درس انسان بودن را به فرزندان‌شان یاد داده‌اند، هدیه می‌کنم.» این را ماندانا حجاریان می‌گوید و اضافه می‌کند: «چون نخستین بار پدرم باعث شد تا خون بدهم و درواقع او بود که من را با شیرینی وصف نشدنی زندگی بخشیدن به دیگران آشنا کرد، من هم هر بار که خون می‌دهم، ثواب آن را به روح پدرم هدیه می‌کنم. نه فقط به پدر خودم، بلکه به همه پدر و مادرهایی که سعی می‌کردند فرزندان‌شان را با مفهوم انسانیت آشنا کنند.»

سعی می‌کنم بیمار نشوم

این بانوی رکورددار اهدای خون در ایران و جهان آنقدر خود را مکلف به اهدای مستمر خون کرده که می‌گوید همه سعی‌ام را می‌کنم تا مریض نشوم و دارویی مصرف نکنم تا بتوانم خونی سالم به بیماران هدیه کنم. اصلا او معتقد است که اهداکنندگان خون چه از نظر جسمی و چه از نظر فکری افراد سالمی هستند: «اهداکنندگان خون از نظر فکری افراد سلامتی هستند؛ چون به فکر دیگرانند. از نظر جسمی هم چون می‌دانند اگر بیمار شوند، نمی‌توانند خون اهدا کنند، مراقب خودشان هستند. به‌نظر من یک اهداکننده خون دنبال رفتارهای پرخطر نمی‌رود و سعی می‌کند بدنش را از تمام آسیب‌ها دور نگه دارد تا بیمار نشود و بتواند خون اهدا کند.»

ماندانا حجاریان که زاده شهر «مسجدسلیمان» خوزستان است و سال‌هاست در شهر کرمان زندگی می‌کند، صحبتی هم با همه هموطنانش دارد: «درست است که این روزها همه ما از نظر اقتصادی در مضیقه هستیم، اما بیماران هموفیلی، تالاسمی، سرطانی، دیالیزی و... را که چشم‌انتظار این مایع حیاتی هستند، فراموش نکنیم. کشور ما یک کشور حادثه‌خیز است. بلایای طبیعی مثل سیل و زلزله و همچنین تصادفات رانندگی مرتب جان خودمان و عزیزان‌مان را تهدید می‌کند. شاید این خونی که امروز اهدا می‌کنیم، فردا جان یکی از عزیزان خودمان را نجات بدهد. به همین دلیل من معتقدم در چنین شرایطی باید اهدای خون را مثل نماز خواندن واجب بدانیم و اگر بدن سالمی داریم، از اهدای خون‌مان که زندگی‌بخش افراد بسیاری خواهد شد، دریغ نکنیم.»

از سفیر اهدای خون تا قهرمان فعالیت‌های اجتماعی

اما همه فعالیت‌های این بانوی ساکن شهر کرمان به همین جا ختم نمی‌شود. او همراه همسرش در ساخت چند مدرسه مشارکت داشته، با کمک همسرش به ۶۰ کودک پرورشگاهی کمک کرده، هر آنچه بلد است، از نقاشی تا شیرینی‌پزی را به رایگان به دیگران آموزش می‌دهد، آتش‌نشان افتخاری است و بیش از ۸۰۰ خانم را برای گذراندن دوره آتش‌نشانی معرفی کرده، عضو جمعیت هلال احمر و سفیر اهدای خون است، کوهنوردی را به‌طور جدی دنبال می‌کند و با پاک کردن طبیعت از زباله‌های رها شده، نامش را به‌عنوان فعال محیط‌زیست هم مطرح کرده و درنهایت به‌خاطر همه این فعالیت‌هایش، صاحب مدال طلای فعال اجتماعی و انسانی شده است. خودش می‌گوید همه این کارها را انجام می‌دهد تا ثابت کند یک اهداکننده مستمر خون دچار هیچ ضعف و مشکلی نمی‌شود و اتفاقا برعکس، از لحاظ جسمی و روحی آنقدر سالم است که می‌تواند در هر حوزه‌ای فعالیت داشته باشد. درواقع او تمام تلاش‌اش را می‌کند تا بتواند سفیر خوبی برای سازمان انتقال خون باشد و با سبک زندگی‌اش بتواند برای سازمان انتقال خون جذب نیرو کند.

مکث

خون‌رسان‌ترین خانواده ایران

شاید برایتان جالب باشد بدانید که ماندانا حجاریان نه فقط خودش اهداکننده مستمر خون است، بلکه با تشویق‌های او، همسر و ۳ فرزندش هم مستمرا خون خود را اهدا می‌کنند. اینطور که ماندانا حجاریان می‌گوید، همسرش «غلامرضا انتظاری» با بیش از ۱۷۰ بار اهدای خون، بازنشسته خونی شده و فرزندانش، علی، آتنا و امیر هم از ۱۵سالگی به‌طور مستمر خون اهدا می‌کنند. این در حالی است که خانم حجاریان همزمان با فرزندانش، یه ۵نوزاد دیگر هم شیر داده و جالب اینکه آنها هم با الگو گرفتن از او، حالا اهداکننده مستمر خون هستند.

جانباز قطع نخاع «ناصر دستاری»، از تلخی‌های زندگی و شیرینی دیدار با رهبری می‌گوید

۱۰ بوسه برای ۱۰ سال چشم‌انتظاری

گزارش
مژگان مهرابی
روزنامه‌نگار

۳۵سالی می‌شود که یک خواب آسوده و راحت نکرده است؛ یعنی از وقتی قطع نخاع شد. همه‌چیز در یک آن اتفاق افتاد. خط مقدم زیر بارش توپ و خمپاره بود. او عجله داشت مهمات را زود به‌دست بچه‌ها برساند. در بین راه گلوله توپی در فاصله یک قدمی‌اش منفجر و ترکش‌های آن جسم تنومندش را نشانه گرفت و مهره‌های گردنش را خرد کرد و او قطع نخاع شد؛ قطع نخاع از گردن. از روزهای پایانی اسفندماه سال ۶۶ تا امروز روی تخت خوابیده و دردی جانکاه را تحمل می‌کند. ناصر دستاری جانباز ۸۰ درصد اردبیلی امروز همه دلخوشی‌اش فرزندانش است. خود را مدیون همسرش معصومه بدری می‌داند و می‌گوید: «اگر بخواهیم لقب ایثارگر را به کسی بدهیم، این عنوان شایسته همسر یک جانباز است.» پای صحبت این زوج خوشبخت می‌نشینیم تا خاطرات تلخ و شیرین خود را برایمان بازگو کنند.

زندگی برای حاج ناصر سخت می‌گذرد. برای مردی که یک روز قهرمان تکواندوی شهرش بوده و حالا باید بی‌حرکت روی تخت بخوابد. نه توان راه رفتن دارد و نه می‌تواند بدون کمک بنشیند یا تکان بخورد. لباسش را همسرش به تن می‌کند، غذا را او به دهانش می‌گذارد. حتی بچه‌هایش را هم نمی‌تواند در آغوش بگیرد و این برای یک پدر خیلی دردناک است. با همه رنج‌هایی که می‌کشد اما خود را خوشبخت‌ترین مرد روی زمین می‌داند؛ چرا که همسری چون معصومه دارد. زنی که شبانه‌روز پروانه‌وار دور شمع وجودی او می‌گردد. حاج ناصر به سال ۶۶ برمی‌گردد. زمانی که در جبهه بود؛ «داوطلبانه به منطقه جنگی اعزام شدم. آن زمان ۱۹ سال داشتم. می‌خواستم از ماووت به خط مقدم مهمات ببرم که ناگهان گلوله توپ در نزدیکی‌ام به زمین خورد و مجروح شدم. استخوان‌های گردنم خرد شد. سریع من را به بیمارستان بانه رساندند و چون امکانات درمانی کافی نبود به تبریز منتقل کردند. سرم را با مته سوراخ کردند و یک وزنه ۳۰کیلوگرمی به گردنم آویزان کردند. ۲۰ روز دمر خوابیده بودم با یک وزنه سنگین. گفتنش هم راحت نیست چه برسد به تحمل کردنش.» از آن زمان تا الان درد مانوس همیشگی او بوده است؛ دردی جانکاه که باعث می‌شود خیس عرق شود. به گفته خودش در این مدت نتوانسته یک شب راحت بخوابد.

شرمنده دخترم شدم

همسرش رفیق بی‌همتای برای حاج ناصر است. کسی که شبانه‌روز خود را وقف او کرده است. بدری از مسئولیت سنگین خود در زندگی می‌گوید: «همه کارهای خانه با خودم است. رسیدگی به درس بچه‌ها. تر و خشک کردن حاجی، تهیه داروها و هر کاری که یک زوج در زندگی مشترک انجام می‌دهند من باید به تنهایی انجام دهم. با این حال خدا را شاکرم. خانواده خوبی دارم. همسر مهربان و فرزندان دوست‌داشتنی. روزی که به خواستگاری من آمد شرایطش را دیدم قبول هم کردم. می‌دانستم او شاید نتواند آنطور که باید امکانات رفاهی را برای من فراهم کند. با این حال قبول کردم. چون یقین داشتم با این وصلت به خدا نزدیک‌تر می‌شوم.» آنها ۳ فرزند دارند. ۲ دختر و یک پسر. ناصر آنها را بهترین هدیه الهی می‌داند و با بچه‌هایش سرخوش است و دلشاد. خودش می‌گوید: «ما جانبازان قطع نخاع سختی‌های خودمان را داریم یک روز من بودم و دختر کوچکم. داشت بازی می‌کرد. ناگهان دستش لای در کمد گیر کرد. من را صدا زد که بابا کمکم کن. اما من نمی‌توانستم کاری برای او انجام دهم. فقط گریه کردم. دخترم هم گریه می‌کرد. مرتب می‌گفت دستم سوخت بابا چرا نمی‌آیی؟ این اتفاق قلبم را به درد آورد. خیلی سخت است عزیزت جلوی چشمت نیاز به یاری‌ات داشته باشد و تو نتوانی.»

سردار هنوز آن پیشامد تلخ را به یاد دارد. او که روزی از ورزشکاران نامی اردبیل بود حالا از انجام کوچک‌ترین کاری عاجز است. او تعریف می‌کند: «وقتی زلزله آمد من نمی‌توانستم همسر و فرزندانم را نجات دهم. آنها هم بیرون نرفتند و کنار من ماندند. یک شب تا صبح تشنه بودم. از سوی دیگر مورچه‌ای داخل گوشم رفته بود و اذیتم می‌کرد. نه دست داشتم که آن را بیرون بیاورم. نه دلم می‌آمد خانم را از خواب بیدار کنم. صبح حاج خانم من را کلافه دید ماجرا را برایش تعریف کردم. گفت حلالت نمی‌کنم اگر من را بیدار نکنی.»

دیدار رهبری؛ بهترین اتفاق زندگی من

بهترین اتفاق زندگی او زمانی رخ داد که به دیدار مقام معظم رهبری رفت. حضرت آقا و آن صمیمیت ایشان را که دید، انگار همه دردهایش را از یاد برد. وقتی رهبر را در آغوش گرفت از هیجان زبانش بند آمده بود. این همه تواضع و فروتنی در وجود مردی که دنیا مبهوت اقتدار اوست. خودش از آن روز می‌گوید: «وقتی آقا دستش را روی سرم کشید گویی همه دنیا را به من داده بودند. دوست داشتم جان ناقابلم را در راه ایشان فدا کنم. چند ساعتی مهمان آقا بودیم و با من به زبان آذری صحبت کردند.» در همان جلسه همسر دستاری به مقام معظم رهبری گفت یک عاشق چقدر می‌تواند انتظار بکشد. حاج ناصر ۱۰ سال در حسرت دیدار شما بود. آقا هم گفتند: «بنده به‌خاطر این ۱۰ سال انتظار، ۱۰ بار حاج ناصر را می‌بوسم.» و بعد شروع کردن به بوسیدن و پاک کردن عرق پیشانی او. حاج ناصر عکس دیدار با رهبری را به دیوار خانه درست بالای سرش نصب کرده و با دیدن لحظه به لحظه آن این خاطره خوش را در ذهنش تداعی می‌کند.

معرفی فیلم

کانی‌مانگا

«کانی‌مانگا» ساخته سیف‌الله داد و فیلمی درباره رشادت‌های تکاوران ارتش جمهوری اسلامی ایران در مقابله با ضدانقلاب است. این فیلم محصول سال ۱۳۶۶ است و سال ۱۳۶۷ به روی پرده سینماها رفت. کانی‌مانگا روایت خلبانی عراقی است که هواپیمایش در منطقه کردستان عراق سقوط کرده و جان سالم به دربرده است. در این فیلم با بازی فریبرز قریبیان، عبدالرضا اکبری، علی ثابت، کاظم افرندنیا و رضا صفایی‌پور می‌بینیم که گروهی تکاور زیر نظر سروان یاوری مأمور می‌شوند تا خلبان را به اسارت درآورند.

یکی از گروه‌های مسلح مخالف جمهوری اسلامی به سرکردگی «کاک هوشنگ» وارد کارزار می‌شوند تا خلبان را نجات دهند. تکاوران با اعضای گروه مسلح درگیر می‌شوند و خلبان عراقی را دستگیر می‌کنند. با ورود بالگردهای عراقی به منطقه، نبردی هوایی با بالگردهای ایرانی آغاز می‌شود و در نهایت، درگیری به سود نیروهای ایرانی خاتمه می‌یابد و هوشنگ قبل از مرگ اعتراف می‌کند که برادر یاوری، دوست دیرینش را به‌دلیل خودداری از همکاری با گروهش کشته‌است. این فیلم برنده سیمرغ بلورین برای بهترین تدوین، بهترین جلوه‌های ویژه و جایزه هیأت داوران را در ششمین جشنواره فجر به‌خود اختصاص داد.

معرفی مستند

مثبت نگاتیو

«مثبت نگاتیو» مستندی گفت‌وگو محوری است که به مسائل پیرامون جنگ و موضوعاتی که کمتر به آن پرداخته شده یا بعد از جنگ مطرح شده است می‌پردازد. در این برنامه تصاویری پخش می‌شود که ممکن است بینندگان بارها آن را از قاب تلویزیون مشاهده کرده باشند، اما اطلاعات دقیقی از آن ندارند و کارشناس برنامه درباره آن اطلاعاتی می‌دهد که پاسخ به شبهاتی درباره ۸سال دفاع‌مقدس است. این برنامه در ۵۰ قسمت تهیه شده و از برنامه‌ای با عنوان نگاتیو الهام گرفته است. نگاتیو یک میان برنامه ۱۰ دقیقه‌ای بود که روی آنتن شبکه مستند می‌رفت و تصاویر کمتر دیده شده از ۸سال دفاع‌مقدس با موضوعات متفاوت را به تصویر درمی‌آورد.

معرفی کتاب

خردل خَراست

۸۰ داستانک در ۲ بخش ۴۰ تایی به قلم مهدی نورمحمدزاده در کتابی با عنوان «خردل خر است» به رشته تحریر درآمده تا داستان اصحاب جنگ را در دوران جنگ و پس از آن روایت کند. نورمحمدزاده در این کتاب سعی کرده تا ارتباطی شکلی یا محتوایی بین داستانک‌ها وجود داشته باشد که در برخی این ارتباط عمیق و پررنگ‌تر بوده و سرآغاز داستان دیگری شده‌است. نویسنده در مقدمه کتاب آورده‌است: «نه ۳۰۰ سال که کمتر از ۳۰ سال از روزها و شب‌های آسمانی جنگ می‌گذرد. سال ۶۷ جنگ برای خیلی‌ها تمام شد. برای بعضی‌های دیگر هم اصلاً جنگی آغاز نشده بود که پایانی داشته باشد، اما برای بعضی دیگر جنگ و آثار عمیقش تا امروز ادامه دارد. دسته سوم که سرنوشتی چون اصحاب کهف دارند اصحاب جنگ هستند. این داستانک‌ها کوششی است فارغ از کلیشه‌های رسانه‌ای برای یادآوری و شاید هم فراموشی دردهای تلخ و شیرین اصحاب جنگ». در این کتاب که توسط انتشارات روایت‌فتح چاپ شده داستان‌های کوتاهی روایت شده که خواندنش خالی از لطف نیست. عهد، عکاس و سقا ۳ داستانک از این مجموعه‌است:

عهد

کسی نمی‌دانست چرا پست و مقامش را ول کرده و هرماه به‌عنوان خادم کاروان عتبات عازم کربلا می‌شود. بعد از شهادتش در بمب‌گذاری کربلا در وصیت‌نامه‌اش خواندند: «دسته خط‌شکن بودیم و قرار بود به سنگرهای هلالی دشمن بزنیم. همه بچه‌های دسته با هم‌عهد کردیم آنها که زنده ماندند و آزادی کربلا را دیدند از طرف هرکدام از شهدای دسته یک‌بار به زیارت کربلا بروند. تنها من از عملیات زنده برگشتم...».

عکاس

پسرک طوری خودش را می‌گرفت که انگار یک عکاس حرفه‌ای تمام‌عیار است. فقط هم به من گیر می‌داد: «چرا قیافه‌ات درهم‌وبرهمه... بخند دیگه... یقه پیراهنتو صاف کن. داری عکسو خراب می‌کنی!»

من هم از لجش تو عکس یادگاری دسته‌جمعی نایستادم. گفتم ان‌شاءالله این عکس بسوزه. دکمه اتومات دوربین رو زد و دوید پیش بقیه. حالا همه‌شان پیش هم هستند. تو همین قطعه ۶۲!

سقا

همه عشقش این بود که دم ظهر تانکر آب را به خط مقدم برساند و سقایی کند. با شنیدن دعای خیر رزمنده‌های تشنه، خستگی راه از تنش درمی‌رفت. روز عملیات وقتی تانکرش را درست ورودی خاکریز با گلوله توپ زدند نشست و های‌های گریه کرد. از ناله‌های ترکی‌اش فقط یا ابالفضل را فهمیدم.